

نکته‌ای از رأی محقق خوبی در مسأله و نقد متن پیش نقل شده

محقق خوبی در مجال حاضر به نتیجه‌ای روشن و مهم رسید. مطابق رأی ایشان در تعارض روایات، ابتدا باید سراغ از مرجحات منصوص گرفت. البته ایشان تنها به دو مرجح قائل است: 1. موافقت با کتاب؛ 2. مخالفت با عامه. این دو مرجح، مستقل است و مرجح اول بر دوم مقدم است.¹ با نبود این دو مرجح، نوبت به تخییر نمی‌رسد بلکه باید به تساقط ادله متعارض و رجوع به دلیل دیگر یا اصل عملی حکم کرد.²

در نقد و بررسی آن چه از محقق خوبی نقل کردیم، باید گفت:

1. محقق خوبی - با این که بنا بر جمع روایات در این مسأله داشته - از روایت احمد بن حسن میثمی یاد نکرده است. طبیعی است که ایشان روایت میثمی را ضعیف بدانند؛ و به نوعی اختلال در مدلول آن قائل شود. در روایت آمده بود: «فذلک الذی یسع الاخذ بهما جمیعا و بایهما شئت وسعک الاختیار...».

2. ایشان روایات هشتگانه مورد نظرش را در سه گروه جای داد:
أ. از جهت سند و دلالت، ناتمام (روایت زراره و حارث بن مغیره)؛
ب. از جهت سند، ناتمام و از جهت دلالت تمام (روایت فقه الرضا، حسن بن جهم و کلینی)؛³
ج. از جهت سند، تمام یا ساکت و از جهت دلالت ناتمام (روایت سماعه، ابن مهزیار و مکاتبه حمیری).

3. نکته‌ای که در این مجال رخ می‌نماید این است که اگر دلالت گروه دوم بر مدعای مورد نظر (اثبات تخییر با نبود ترجیح) تمام است، آیا نمی‌توان به دلیل تعدد روایات، روایات را پذیرفت و بر اساس تجمیع ظنون به مفاد مجموعی آنها فتوا داد؟

در گروه دوم بنا بر شمارش ایشان، سه روایت (بنا بر محاسبه نقل جناب کلینی) و بنا بر شمارش ما - بدون توجه به آن چه در ادامه می‌آید - چهار روایت خواهد بود. (به اضافه روایت میثمی، بنابر این که از اختلال مورد ادعا چشم‌پوشیم و به فقره آخر آن نظر کنیم و لا غیر).

تازه: اگر روایت کلینی را نقل دیگری از روایت سماعه بدانیم، روایت سنداً و دلالتاً تمام خواهد بود و در مسأله، روایتی تمام از جهت سند و دلالت خواهیم داشت.

1. همان، ص 414 و اطراف.

2. همان، ص 416.

3. اگر روایت باشد.

واضح است که محقق خوبی، مبنای تجمیع ظنون را نمی‌پذیرد و در این جا مثل همه جای دیگر، مدرسه‌ای و ریاضی برخورد می‌کند؛ از این رو کلام آخر ایشان که فرمود: «بل عمل الاصحاب فی الفقه علی خلافه فانما لم نجد مورداً اُفتی فیه بالتخییر واحد منهم» نباید برای ایشان دغدغه ایجاد کند و منشأ تصمیمی باشد؛ چرا که عمل اصحاب بر خلاف مفاد روایت یا روایاتی، مثل عمل ایشان بر وفاق روایتی، کالجبرالی جنب الانسان است و منشأ هیچ تحولی نیست!

4. به این همه باید افزود که ایشان روایت ابن‌مهزیار را دالّ بر تخییر واقعی می‌داند و در توجیه آن می‌فرماید: «اذ لو کان الحکم الواقعی غیره لکان الانسب بیانہ لا الحکم بالتخییر بین الحدیثین».

با این که می‌توان گفت: این احتمال وجود دارد که امام - علیه السلام - به دلیل پیشامد عصر غیبت و نیاز به اجتهاد فقیهان، با این جواب و رفتار در صدد یاد دادن روش اجتهاد در این مواضع بوده‌اند و الا اگر چنان که ایشان می‌گویند امام - علیه السلام - در صدد بیان تخییر واقعی بوده‌اند، تخییر را در حکم، پیاده می‌کردند نه در اخذ به روایات متعارض. (در تعبیر امام - علیه السلام - و کاربرد کلمه «آیة» - به صیغه مؤنث یعنی «بأیة عملت» - توجه شود).

پس می‌توان این روایت را هم به گروه دوم اضافه کرد. و با سند معتبری که دارد می‌توان با آن، کار را تمام کرد؛ گرچه بدون ملاحظه آن هم، کار تمام است.

البته نمی‌توان انکار کرد که مراد از «رکعتی الفجر» در روایت - با مقایسه با بقیه روایات و با توجه به فهم محدثان خبیر - دو رکعت نافله صبح است و نافله را می‌توان در محمل نیز خواند؛ هر چند هیچ عذری نداشته باشد؛ از این رو مکلف در فرض روایت تخییر واقعی دارد؛ لکن صحبت در نفی و اثبات تخییر واقعی نیست، سخن در تحلیل رفتار امام - علیه السلام - است که به نظر ما - مستندا به فهم عرف - می‌توان از آن یک ضابطه درآورد.

5. ایشان نسبت به مکاتبه حمیری (روایت چهارم)⁴ به دلیل امکان جمع عرفی و بودن مورد از امور مستحیی، فرمود: باید به مورد روایت اکتفا کرد و از استخراج قانون از آن پرهیز نمود! در حالی که از رفتار امام - علیه السلام - آشکار است که ایشان در صدد تعلیم روشی در استنباط به متکفلان استنباط هستند و الا چه لزومی داشت که بفرمایند: فی الجواب عن ذلک حدیثان! بلکه رأی خود را - هر چه بود - بیان می‌کردند. ضمن این که ما چه می‌دانیم شاید روایت عام ابای از تخصیص داشته و قابل جمع به حمل عام بر خاص نبوده است!